

جهاد پیامبر اعظم

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خط اصلی زندگی پیامبر اعظم ص را جهاد برای تشکیل جامعه اسلامی میدانند. ایشان در بیانات تحلیلی در تاریخ ۱۰/۰۸/۱۳۶۵ به تشریح این موضوع پرداختند که بخشی از آن در این اطلاع‌نگاشت مرور میشود.

انواع جهاد

جهاد سیاسی



برنامه‌ریزی برای هجرت

هجرت به حبشه
سال ۵ بعثت

سفر به طائف
سال ۱۰ بعثت

و...



هجرت به مدینه و پی‌ریزی جامعه اسلامی

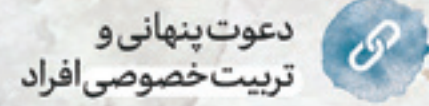
سال ۱ هجرت

جهاد فکری و تبلیغی



علنی کردن دعوت و مبارزه با نظام جاهلی

از سال ۷ تا ۱۳ بعثت



دعوت پنهانی و تربیت خصوصی افراد

از سال ۱ تا ۶ بعثت

جهاد نظامی



محوریت پیامبر ص در جنگها

جنگ احد
سال ۳ هجرت

جنگ احزاب
سال ۵ هجرت

و...



تحمیل حدود ۶۰ جنگ در دوران مدینه

از سال ۱ تا ۱۰ هجرت

سخت‌ترین جهاد

حفظ انسجام جامعه اسلامی

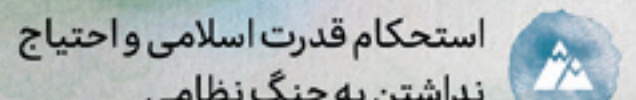
اثرات ماندگار دعوت پیامبر

هدف پیامبر

جهاد برای ایجاد جامعه توحیدی



توانایی جامعه برای رسیدن به مدارج بالای علمی و معرفتی



استحکام قدرت اسلامی و احتیاج نداشتن به جنگ نظامی

دو عامل پیشبرد دعوت اسلام

۱ | خشونت با دشمنان

تعارف نداشتن با نزدیکان در صورت ابراز دشمنی

۲ | عظوفت با عامه مردم

تواضع در برابر فداکاری یاران عرب و غیر عرب

فرازی از بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در کانون توحید تهران

۱۰ آبان ۱۳۶۵

در زندگی رسول خدا یک چیز وجود دارد که آن مستمر است؛ بقیه چیزهایی که در حیات اجتماعی پیغمبر هست، غیر از خصلت‌ها و صفات معنوی و خود پیغمبری و مانند اینها مقطعی و مربوط به زمان‌هاست؛ آنچه در زندگی اجتماعی پیغمبر و در شخصیت آن حضرت به‌عنوان یک رهبر از اول تا آخر ادامه دارد، مبارزه است.

زندگی رسول اکرم از اول با مبارزه شروع شد. آن خط مستمری که عرض کردم در زندگی رسول خدا از اول تا آخر ادامه دارد، همین خط است؛ خط مبارزه است. یک روز [هم] پیغمبر از مبارزه دست نکشید، منتها شکل‌های مبارزه مختلف بود. مبارزه یک روز به این شکل بود که افرادی را - همانطور که اشاره شد - بیاورد و آنها را در تحت تربیت خود و نفس گرم منشأ گرفته از وحی قرار بدهد و آماده کند آنها را برای یک حرکت بزرگ و عمومی؛ یک روز مبارزه پیغمبر به این بود که شعارهای اصلی دعوت را علنی و اعلام کند که این [آکار] در سال ششم بعثت انجام گرفت و پیغمبر دعوت خودش را و شعارهای خودش را علنی کرد. تا آن سال مخفیانه مسلمان‌ها جمع می‌شدند و در جلسات پنهان می‌نشستند. البته خانواده‌ها می‌فهمیدند که این جوانان یا این فرد و عضو از خانواده دگرگون شده، فکرس عوض شده، روشش عوض شده، احیاناً می‌فهمیدند که به دین جدید گرویده، اما علنی نبود، مبارزه و پر خاشگری با شکل نظام جاهلی به‌صورت دسته‌جمعی آغاز نشده بود. در سال ششم بعثت این کار شروع شد و البته از همان‌وقت هم بود که اذیت‌ها و آزارهای قریش به سمت پیغمبر سرازیر شد. تا آن‌وقت پیغمبر خیلی سخت نمی‌گذرانند اما از سال ششم سختگیری بر پیغمبر آغاز شد؛ اول بر دوستان پیغمبر که از خویشاوند و عشیره و نزدیکان زیادی برخوردار نبودند و یواش یواش بر خود پیغمبر. در سال ششم که این شکنجه‌ها و سختی‌ها روی اصحاب پیغمبر شروع شد، دو، سه سالی ادامه پیدا کرد تا اینکه مسئله به خود پیغمبر سرایت کرد و پیغمبر مجبور شد زیر فشار بزرگان و رؤسای قوم در مکه، به شعب ابی‌طالب که در نزدیکی مکه بود پناه ببرد و آنجا زندگی جمعی خودش را با این عده مسلمانان تهیدست و تنها و غریب ادامه بدهد و آزمایش کند. بعد از آن هم که پیغمبر از شعب ابی‌طالب برگشت - که حالا هر کدام از این‌ها یک فضولی را در تاریخ اسلام تشکیل می‌دهد و قابل توجه است - باز هم فشار و سختگیری بود روی پیغمبر و پیغمبر به فکر افتاد که از مکه خارج بشود.

من سابقه فکر هجرت در پیغمبر را از خیلی پیش از هجرت به مدینه سراغ (پیگیری) کردم و احساس کردم رفتن به یک نقطه‌ای که در زیر فشار کفار قریش نباشد، از چند سال قبل در فکر پیغمبر بوده؛ یعنی تشکیل جامعه اسلامی به همان سبکی که خود پیغمبر از وحی الهی الهام گرفته؛ لذا رفتن پیغمبر به طائف و فرستادن عده‌ای از اصحاب به حبشه و حتی رفتن به شعب ابی‌طالب احتمالاً در این روند بوده و پیغمبر می‌خواست آن جامعه‌ای را که در آن جامعه حاکم از سوی خداست و قوانین، قوانین الهی است و ارزش‌ها، ارزش‌های اسلامی است و مردم با این ارزش‌ها پرورش پیدا می‌کنند و تربیت می‌شوند، یک چنین جامعه‌ای را آزمایش کند و عمل بکند؛ نه حالا به‌صورت آزمایش موقت، بلکه [یعنی عمل خودش را به آنجا برساند و استمرار وحی را که تشکیل جامعه اسلامی است، به این صورت تأمین کند. تا اینکه] هجرت پیش آمد.

ماجرای هجرت را هم می‌دانید؛ به‌طور خلاصه، عده‌ای از مدینه که آن‌وقت هنوز یثرب نامیده می‌شد، تحت تأثیر دعوت اسلامی قرار گرفتند. اول یکی دو نفر آمدند خدمت پیغمبر و آنها مسلمان شدند. بعد پیغمبر نماینده‌ای را فرستادند آنجا که با رفتن او عده بیشتری ایمان آوردند. آن عده آمدند به پیغمبر پیشنهاد کردند که شما مکه را ترک بگویید بیایید مدینه و پیغمبر با مقدماتی، حرف آنها را و پیشنهاد آنها را پذیرفت و به طرف مدینه حرکت کرد و در مدینه ساکن شد. البته عده مسلمان‌ها آن‌وقتی که پیغمبر به مدینه رسیده بودند خیلی کم بود؛ بعضی از مورخین می‌گویند صد نفر، یا کمتر از ۱۰۰ نفر. به نظر من می‌رسد بیش از اینها بوده؛ شاید چند صد نفر و کمتر از هزار نفر، همه کسانی بودند که در اوایل ورود پیغمبر به مدینه از مهاجر و انصار، مؤمنین را تشکیل می‌دادند؛ این شد جامعه اسلامی.

مبارزه باز ادامه پیدا کرد و در طول ۱۰ سالی که رسول اکرم در مدینه ساکن بودند، در حدود ۶۰ جنگ ایشان انجام دادند؛ البته اینکه می‌گویم در حدود، چون بیشتر و کمتر هم در روایات گوناگونی هست. از جمع کردن روایات، عددی که به دست می‌آید طبعاً مختلف است. مجموعاً در حدود شاید ۶۰ درگیری پیغمبر داشتند که اگر ما این ۶۰ درگیری را به این ۱۰ سال تقسیم بکنیم، به هر سالی شش درگیری به‌طور متوسط می‌رسد؛ البته بعضی از اینها یک روز طول می‌کشیده، بعضی از اینها چند روز طول می‌کشیده، در بعضی از اینها راه‌های طولانی را باید پیغمبر طی می‌کرده و به جنگ‌های طولانی باید می‌رفته مثل جنگ خنین و از این قبیل، بعضی هم البته کوتاه‌تر بوده. این زندگی پیغمبر و خط مبارزه در زندگی پیغمبر است؛ یعنی یکی از خطوط اصلی این ۲۳ سال، مبارزه است.

البته همان‌طور که از این بیان کوتاه به دست می‌آید، مبارزه پیغمبر در همه‌جا مبارزه نظامی نیست؛ انواع و اقسام مبارزه را پیغمبر اکرم در طول این ۲۳ سال انجام داد. این آیه شریفه‌ای که به پیغمبر امر قطعی می‌کند که جهاد کن: یا ایها النبی جهد الکفار و المنافقین و اغاظ علیهم، معنای جهاد پیغمبر را هم ضمناً برای ما روشن می‌کند. معنای آیه این است که ای رسول خدا! با کفار و با منافقین جهاد کن و با آنها شدت عمل به خرج بده. می‌دانید که پیغمبر با منافقین جهاد با شمشیر نکرده. خب منافقین در زمان رسول خدا در مدینه بودند و با آن حضرت مبارزات پنهانی هم داشتند؛ هم از لحاظ فکری، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ امنیتی، منافقین آن روز مزاحم‌هایی در جامعه اسلامی بودند؛ پیغمبر هم با اینها مبارزه کرده، اما این مبارزه که در آیه شریفه «جهاد» از آن تعبیر شده، مبارزه با شمشیر نیست. معلوم می‌شود که مبارزه و جهاد پیغمبر به‌معنای مبارزه و نبرد با شمشیر فقط نیست، نبرد در میدان جنگ نیست، بلکه معنای مبارزه درگیری و نبرد به‌معنای عام است؛ اعم از نبرد فکری، نبرد سیاسی، نبرد تبلیغاتی و نبرد نظامی، همه انواع مبارزه در زندگی پیغمبر بود. بنابراین مبارزه در زندگی پیغمبر یک خط مستمر است.

البته اهمیت و خطر مبارزات فکری و سیاسی برای پیغمبر کمتر از مبارزات نظامی نبود؛ زحمت مبارزه‌ای که پیغمبر در دوران قبل از هجرت در مکه انجام می‌دادند، کمتر نبود از خطرات و زحماتی که در جنگ‌های بدر، احد، خیبر، خندق و بقیه جنگ‌ها متوجه پیغمبر بود؛ و پیغمبر یک فرد خطرپذیر بود. در این مبارزات، موضع پیغمبر یک موضع محوری و مرکزی بود. دو جمله در نهج‌البلاغه من دیدم که خیلی جالب است؛ یک جمله این است که امیرالمؤمنین می‌فرماید: کان رسول الله اذا احمر البأس؛ وقتی که جنگ گداخته می‌شد و تنور جنگ سرخ می‌شد، اصحاب خودش را به‌وسیله نزدیکان خودش و خویشاوندان خودش محفوظ نگاه می‌داشت؛ یعنی عموم، پسرعمو، داماد - پسر که ایشان نداشت - نزدیکان خودش را به میدان جنگ می‌فرستاد و در خطوط مقدم، تا آنها بین دشمن و بین جنگجویان معمولی که اصحاب پیغمبر بودند فاصله بیندازند؛ یعنی نزدیکان خودش را نگه نمی‌داشت عقب و یارانش را بفرستد جلو؛ یارانش را به‌وسیله نزدیکانش حفظ می‌کرد، نه نزدیکانش را به‌وسیله یارانش. مثال هم می‌زند که در جنگ احد مثلاً حمزه را فرستاد، در کجا چه کسی را فرستاد، در کجا چه کسی [دیگری] را فرستاد و امیرالمؤمنین را می‌فرستاد؛ این یک جمله، یک جمله دیگر می‌فرماید که «کانا اذا احمر البأس اتقینا رسول الله»؛ یعنی وقتی که کوره جنگ گداخته می‌شد، ما - «ها» یعنی مجموعه اصحابی که شامل امیرالمؤمنین هم می‌شود - به‌وسیله پیغمبر، خودمان را از حوادث هولناک نجات می‌دادیم و حفظ می‌کردیم و او نزدیک‌ترین ما به دشمن بود و او در مقدم صفوف حرکت می‌کرد؛ این وضع مبارزه‌جویی پیغمبر است!